

مروری بر قیام غریب شاه گیلانی در عصر صفوی

مردی را که دست و پایش را نعل کرده بودند، سوار بر الاغ به میدانگاهی آوردند، حلقه مردم بود و چشم‌هایی بهت زده که می‌نگریست و دیگر هیچ، مرد خسته بود و نمی‌نالید، خاطره‌ها را به بادی می‌سپرد که بوی زاینده رود می‌داد و نگاهش را به گنبد مسجدی که نزدیکی میدان، شکفته بود. مرد را به قفس پرنندگان انداختند و مابقی صدای صغیر گلوله بود و قهقهه خنده‌ای آشنا که از دل تاریخ بالا می‌زد انگار و خاطره‌ای تکراری را زنده می‌کرد: مرگ مردی مبارز و غریو شادمانی سلطانی سرمست! مرد تیرباران شد، نخستین تیر را شاه خالی کرده بود و پس از او هرکس که شاه را دوست می‌داشت، باید که تیری خالی می‌کرد، بعضی‌ها می‌گریختند و بعضی فقط می‌نگریستند و بعضی لای زمزمه شادی شاه، هورا می‌کشیدند، طولی نکشید که بوی مرگ و خاکستر تکرار تراژدی تلخ تاریخ، میدانگاهی را پر کرد و لای جمعیت در هم پیچیده، لمبر خورد. جنازه خون‌آلود و مشبک مرد مبارز، بر فراز میدان آویخته شد و تا روزها بر فراز تنهایی شهر، باقی ماند، همچون تن‌دیسی از خشم و تنهایی مردمی که رعیت بودند. این فرجام قیام مردی بود که مردم، غریب شاهش نامیده بودند و بعضی هم او را همان عادل شاه می‌دانند، مردی که از گیلان برخاسته بود و موفق شده بود فوجی از مردم ستم دیده را به زنجیر آرمان‌گرایی خویش بکشد، همچون حلقه‌هایی که به هم می‌پیوندند و زنجیره‌ای می‌سازند که با پاره شدن رشته‌اش از هم می‌گسلد و دیگر هیچ و دیگر سکوت و مرگ و جنازه‌ای که یادگاری می‌ماند بر فراز شهری دور! قیام غریب شاه در واقع نخستین قیام حق طلبانه مردم گیلان در عصر صفوی نبود. دوری گیلان از پایتخت افسانه‌ای شاهان مغرور صفوی، عامل و انگیزه‌ای بود برای دریدن سکوت و نواختن ملودی اعتراضی خاموش در گوش زمان. گیلان در فراز و فرود تاریخی خویش همواره با مرکزیت و حاکمیتی که پس‌پشت کوهستان حائل، فرمان می‌راند و ظلم می‌کرد و کله منار می‌ساخت، بیگانه بودند، آنها از دوره‌هایی که به باستان بازمی‌گردد، حاکمیتی محلی و خودمدار داشتند که اغلب آفریننده‌یکه تازی‌های خطر ساز بود. هرگاه هم که این حاکمیت فرومی‌پاشید و فرستاده‌ای از مرکز به قلب شرجی گیلان می‌آمد، چنان ظلم می‌کرد و چنان می‌تاخت که مردم برضدش بشورند و بیرونش رانند، فرستادگان دستگاه مرکزی اغلب زورگو بودند و مردم را زیر فشار سنگین ستم‌پیشگی خویش، فراموش می‌کردند، مردم گیلان و دیلم اما سال‌ها بود که با مبارزه خوگر شده بودند، هرچیزی می‌توانست یک تلنگر محکم باشد. هرچیزی می‌توانست بلور سکوت را بشکند، سکوتی که قاطی شده بود با صدای امواج دریا و گام‌های رهگذران در دل کوچه‌هایی غم

زده که به روشنایی می اندیشیدند. فتودالیسم، واقعیت محتوم ایران زمین بود و در تار و پود مردم ریشه دوانده بود. فتودالیسمی تاریخی که مردم را اسیر خود می دانست، زمین هاشان را می بلعید و به بردگی شان می گماشت... مالیات گیری که از مرکز می آمدند هرگز صدای ضجه تنهایی مردم را نمی شنیدند. پیش از این صفویان ناچار بودند اداره گیلان را پس هر شورش و نارضایتی ای، به حکمرانی محلی بسپارند اما هر حکمرانی غوطه ور در رویای روزهای طلایی گیلان، داعیه خودمداری و استقلال در سر می پروراند و باز شورشی دیگر کلید می خورد. آخرین حلقه این زنجیره، به خان احمد خان گیلانی می رسد. با شورش خان احمد خان گیلانی در واپسین سال های سده دهم هجری قمری، شاه عباس صفوی، توانست این شورش را بخواباند و خان احمد را به گریز وادارد، این خان احمد خان قبلاً هم در مبارزه ای با حاکمیت و در زمان شاه طهماسب، به دستور شاه دستگیر شده و در زندان قهقهه، به حبس افکنده شده بود به هر حال با شکست و فراری دادن او حکومت محلی و معترض گیلان پس از سال ها مبارزه، برافتاد و شاه سرمست توانست مغرورانه، آن ایالت را به «خاصه» تبدیل کند و اداره آن را به دست وزیری بسپارد که خود تعیین می کند. این در واقع بخشی از سیاست تمرکز گرایانه شاه نخواستی بود برای سر و سامان دادن به مملکتی گره خورده. فتودالیسم دولتی از همین جا دوباره کلید می خورد. این اولین سکانس زور مداری دستگاه سراسیمه حاکمیت نبود این رشته سر دراز داشت.

• آغاز قیام

شاه جمشید یکی از بازماندگان حکمرانی کهنسال گیلان، لای همین تغییر و تحولات تدریجی، به قتل می رسد. او یادگار خود مداری مردم است و بازمانده ای که آن گذشته طلایی و آن آرزوی گمشده را زنده می کند! وقتی مردم دریافتند که شاه جمشید قربانی ستم قرا بهادر و کامران میرزای فرستاده از مرکز شده است، در لاک اندوهی تاریخی و تکرارشونده فرو رفتند. خشم، همچون اپیدمی هولناکی شهر را درمی نوردد. شاید دلیل این خشم همگانی به باز سازی خاطره شکوهی باز می گشت که از دوران حکمرانی جمشید در ذهن مردم جامانده بود، آتش زیر خاکستر آیا به همین زودی شکفته خواهد شد؟ دکتر جهانبخش ثواقب در مقاله ای که به همین موضوع اختصاص دارد، درباره سیاست ناموفق شاه عباس می نویسد: «شاه عباس برای تحکیم قدرت دولت مرکزی، اگرچه توانست قیام های محلی را به شدت فرو نشاند و حکومت محلی گیلان را براندازد، لیکن تحرکاتی که همچنان در میان بزرگان محلی برای بیرون رفتن از یوغ صفویه و به دست آوردن حکمروایی در گیلان وجود داشت، به کلی از میان نرفت. در واقع قدرت و تسلط شاه عباس در طول زمامداری که با درایت و کفایت توأم بود، اگرچه مانع از تسلط مجدد

حکام و امرای محلی به قدرت شد، لیکن نتوانست این روحیه را از آنان سلب نماید، لذا پس از مرگ وی و مقارن جلوس شاه صفی بر تخت سلطنت، دولت صفوی با قیام‌هایی از جانب مردم روبه‌رو شد که قیام مردم گیلان در سال ۱۰۳۸ ه.ق از این نمونه است.» این قیام تاریخی را مردی هدایت می‌کرد که در تاریخ به غریب شاه یا عادل شاه معروف و ماندگار شده است. ۲.

قبل از این که غریب شاه به پا خیزد، قیام‌های پراکنده‌ای در گیلان سر و شکل گرفته بود، از جمله قیامی که به رهبری بو سعید نامی در لاهیجان، شکل گرفت و همچنین شورشی به رهبری کارکیاعلی حمزه که همگی زیر سم ستوران قزلباشان فدایی شاه، به شکست گره خورده بودند. ریشه این شورش‌های پیاپی به یکدستی و یکپارچگی جامعه در این مقطع حساس بازمی‌گشت. با فروپاشی حاکمیت محلی، هر دو طبقه عامه مردم و خواصی که وابسته به سلاله حکمرانی دیرینه سال گیلان بودند، به اندیشه انتقام افتاده بودند. آنها گرچه در هدف و مقصود یکی نبودند، اما در واقع هر دو به مبارزه می‌اندیشیدند و در نتیجه به بازوی محکمی برای کوبیدن مثنی سنگین به قصر سلطنت صفوی، تبدیل شده بودند. خواص به رویای از دست رفته حاکمیتی دوباره می‌اندیشید و عوام برای رهایی از یوغ استبداد و مالیات‌های سنگین و زور و اجحاف فزاینده تحصیلداران و ماموران دولتی، به راهی فرار، راهی میان‌بر برای خلاص شدن از فشار و درد و ظلم! فرمان شاه عباس نیز مبنی بر انحصار ابریشم که مهم‌ترین کالای مردم این منطقه بود، بر بحران‌ها و نارضایتی‌ها دامن زد و در واقع مزید بر علت شد. مردم به یک ناجی می‌اندیشیدند. به ویژه این اندیشه در زمانه‌ای که محوریت آن با مهدی‌گرایی بود توجیه منطقی‌تری پیدا می‌کرد. آن رهاننده کجا است تا این پرده‌های ضخیم تنهایی و رنج را بدرود؟! این پرسشی بود مولود زمانه‌ای تصوف زده و غمگین. خیزش غریب شاه یک جرقه بود، جرقه‌ای که می‌توانست انبار باروت خشم مردمی را به آتش بکشانند. شعله‌های این آتش از کرانه‌های دریای موج‌خزر تا قلب ایران، پایتخت شاه، ریشه دواند! لابد به همین دلیل است که مورخان روسی این قیام را یکی از بزرگ‌ترین قیام‌های مردمی در قرن یازدهم هجری قمری، لقب داده‌اند. شاه صفی باید ضربه حرکت نابخردانه جد خود را می‌خورد سیاست شدید تمرکزگرایی شاه عباس و تلاش مضاعف برای فرو خوابانیدن شورش‌های معترضان به هر بهایی، و به ویژه سیاست اقتصادی شتابزده او در خاصه کردن ولایات، تنها در کوتاه مدت جواب می‌داد. اکنون زمان آن رسیده بود که نظام و حاکمیت صفوی، بتواند این شتاب‌زدگی‌ها را پس دهد. صدای نقاره در رشت و دیگر شهرها نوید شورشی تازه را می‌داد. لشگر عادل شاه به هرجا قدم می‌نهاد نوای نقاره سکوت را می‌درید. سر جان ملکم شورش تاریخی و گسترده غریب شاه را این‌گونه خلاصه وار روایت می‌کند: «اهالی گیلان یاغی شده طغیان آغاز نهادند و شاه صفی بدان ملک رفته طاغیان را بر انداخت.» اما واقعیت این

است که ماجرا به این سادگی و اختصار نبود. این قیام در درجه اول همراه بود با غارت و تاراج اموال بزرگان و کلانتران شهر که مدت ها بود حق مردم را مکیده بودند محمود پاینده در اثری که در همین زمینه نوشته است، این عمل را یک نشانه می خواند و می نویسد: «تاریخ نویسان در مورد گستردگی دامنه شورش و در مورد غارت خانه های اشراف و اعیان و کلانتران وحدت نظر دارند و این می رساند که در گام های نخست، همه همراهان غریب شاه، زحمتکشان و کشاورزان زندگی پرور و بزرگ زادگان در به در بودند.»

• رویای فراموش شده

نیروهای شورشی در نخستین گام ها موفق شدند رشت و سپس فومن را به تصرف خود درآورند. شورشیان همچون رودخانه ای خروشان و سیلی جهنده، شهر ها را زیر پا می گذاشتند و به پیش می تاختند. انگار عنان و افسار خشم تاریخی مردم گم شده بود و قیامی لگام گسیخته از پی خود آفریده بود. اما این سیل خروشان بالاخره یک جا لگام خواهد خورد و متوقف خواهد شد. ساروخان طالش حاکم آستارا، از سوی دولت مرکزی رسالت یافت که شورش را در اولین فرصت بخواباند. نبرد تاریخی ای که در محل کوچصفهان از توابع رشت بین دو گروه رخ داد، مهر پایانی بود بر شورشی مردمی اما بی هدف! دربار انگار که شاخ غول را شکسته باشد، در شادی مستانه ای غرق شد، معروف است که قبل از اجرای اعدام شورشی قهرمان، در عمارت عالی قاپو جشن بزرگی ترتیب داده شد. مردمی که در میدانگاهی جمع شده بودند و گوش سپرده بودند به نوای شادی برخاسته از قصر، هیچ یک انگار نمی دانستند، مردی که پالهننگ و زنجیر بر دست ها و دوش خود دارد، و سوار بر الاغ در شهر گردانده می شود کیست! تنها صدای شاه بود که مردم را به فکر فرو برد، شاه بعد از باد غروری که به غبغب انداخت، رو به مرد شورشی گفت: «در سرزمین گیلان که خاکش مرطوب و نرم است بدون نعل راه می رفتی، ولی در اینجا که زمین سفت است باید تو را نعل کنند که بتوانی راه بروی.» این مرد تنهای غمگین کیست، از کجا آمده است؟ چه کرده است و چرا شکنجه اش می دهند؟ اینها همه پرسش هایی بود که در خالی ذهن مردم تماشایی، دفن می شدند برای همیشه، بی پاسخ! در میان این فوج بهت زده مردم، مرد بیگانه ای هم ایستاده بود به نام اولتاریوس او بعد ها در سفرنامه اش از این رویداد تلخ، به عنوان واقعه ای تکان دهنده یاد کرد. برای بیگانه هراسان، باور این داستان بسیار دشوار بود شاه گیلان که از بازماندگان یک دودمان شاهی اصیل در لاهیجان بود، همچون حیوانی بی ارزش و پست، پشت صدای جیغ زنان فاحشه و بدکاران، که گردش حلقه زده بودند، با وضعی رقت انگیز در پایتخت گردانده شد و به بدترین و دردناک ترین شکلی به قتل رسید. سفرنامه نویس می رفت که از هم پاشیدگی و بی تدبیری

شاهی را در دل تاریخ ماندگار کند که هیچ راهی جز این برای خاموش کردن مخالفان خویش نمی شناخت و مگر نه این است که این اخلاق و پیشه همه شاهان بود؟ سلسله پر جبروت صفویه در همین روزها و پشت این فریاد های پوشالی شادی، روزهای تباهی و خاموشی خود را می دید؛ کابوسی که در آینده ای نزدیک گریبان اصفهان را گرفت. «پس از فرو خوابیدن قیام غریب شاه اطرافیان او همه به فجیع ترین وضعی کشته شدند. حسب الامر شاه صفی اهالی گیلان (که در منطقه میان مازندران و گسکر سکونت داشتند) به کلی خلع سلاح شدند و حتی شمشیرها و تیر و کمان و زوبین را از آنها گرفتند و فقط داسی که برای درو کردن و بریدن چوب به کار می رفت، برای آنان باقی گذاشتند.»^۳ اما رد پای شورش در دل و ذهن مردم، باقی ماند و چه بسا موجی پرشور تر در تاریخ آفرید. مورخان رسمی و درباری مجبور بودند از غریب شاه با عناوین زننده یاد کنند اما شاید در پس زمینه خاکستری ذهن خود او را به خاطر شجاعت بی ماندش می ستودند. آیا به راستی شورشیان تحت فرمان مرد تنها، جمعی از شوریده بختان سفیه گیلانی^۴ بودند یا نمایندگانی از دل توده ای خشمگین و خسته؟

پی نوشت ها:

۱- ریشه این دشمنی شاه با خان احمد خان به چند دلیل گره خورده بود از جمله این که در سال سوم سلطنت شاه عباس مردی به نام محمد شریف خان چاووشلو از طایفه استاجلوها برای فرار از خشم شاه به گیلان گریخت. خان احمد از تحویل دادن یاغی خودداری کرد و همزمان برای مبارزه با شاه عباس از عثمانی و روسیه کمک طلبید که نتیجه نداد. ۲- نام اصلی او کالنجار سلطان بود. ۳- نقل از مقاله دکتر جهانبخش ثواقب. ۴- تعبیر یکی از مورخان درباری.

منابع:

مقاله زمینه ها و عوامل شکل گیری قیام غریب شاه گیلانی - نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز - دکتر جهانبخش ثواقب. قیام غریب شاه گیلانی مشهور به عادل شاه در دوره صفویه - محمود پاینده - انتشارات سحر - چاپ اول - تهران - ۱۳۵۷. تاریخ عالم آرای عباسی - اسکندر بیک منشی - به اهتمام ایرج افشار - انتشارات امیرکبیر - جلد سوم. تاریخ گیلان - عبدالفتاح فومنی گیلانی - تصحیح عطا الله تدین - کتابفروشی فروغی - تهران - ۱۳۵۳.